

## توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

کهفته با خبر

www.nourizadeh.com

nourizadeh@hotmail.com

سه‌شنبه 14 تا جمعه 17 فوریه

FEBRUARY 23, 2006

پیشدرآمد: هفته پیش، سید علی خامنه‌ای را زیر ذربین نهاده و گمان می‌کنم با بی‌طرفی کامل او را آنگونه که بود و چنانکه امروز هست، به تماشا گذاشتم. حال به سراغ شیخ محمدتقی مصباح یزدی می‌روم تا در پایان آشکار سازم چرا این دو در نبردی که این روزها مرحله آغازینش را شاهدیم، با یکدیگر درگیر شده‌اند که برنده‌ای در آن متصور نیست. (گو اینکه برنده نهایی مردم ایران خواهند بود).

مصباح کیست؟

برخلاف سید علی خامنه‌ای که در خانواده‌ای نسبتاً سرشناس و اهل علم به دنیا آمده و در محیطی آخوندی اما متفاوت از خانه آخوندهای خشک مغز و متعصب پرورش یافته و سپس در روزگار جوانی همنشین اهل نظر و قلم و هنر بوده، محمد تقی مصباح یزدی خاستگاهی غیرمذهبی داشته و در خانهای همه سویش فقر و فلاکت، به دنیا آمده است.

میرزا جواد تبریزی پدر خامنه‌ای هم ثروتمند نبود اما به علت مناعت طبع و داشتن همسری که از خانواده‌ای متمکن آمده بود حداقل تظاهر به فقر نمی‌کرد حتی اگر فرزندانش گرسنه بودند.

محمدتقی در یازدهم بهمن ماه 1313 در اوج اقتدار رضاشاهی در یزد به دنیا آمده است. و حدود 5 سال از خامنه‌ای بزرگتر است. پدر او دکه کوچکی در یکی از کوچه‌های فرعی بازار یزد دارد که در آن چند قلاب و گلوله نخ همه ثروت صاحب دکان را تشکیل می‌دهد. کار پدر رفوی جوراب است اما چون دستش می‌لرزد و چشمش کم سو، چند جفت جورابی را که برای تعمیر می‌گیرد به خانه می‌برد و در آنجا همسر روستایی‌اش جورابها را تعمیر می‌کند. خود مصباح درباره سالهای کودکی‌اش می‌گوید «یادم می‌آید بهترین غذایی که دوست داشتیم و هفته‌ای یک مرتبه می‌خوردیم این بود که با برادرم از مدرسه که می‌آمدیم دو ریال و ده شاهی سرشیر می‌خریدیم و مادر کمی آب قند درست می‌کرد و با این سرشیر قاطی می‌کرد و این بهترین شام آخر هفته بود... شرح احوال مصباح یزدی به روایت خودش».

پدر مصباح روستایی است که از بد حادثه به شهر آمده و سوادش در حد عمه جزو و کلیات جودی است. دعای ندبه را نیز حفظ شده است. محمد تقی بچه باهوشی است و علی‌رغم فقر شدید خانواده‌اش به هر زحمتی هست به مدرسه می‌رود و خودش مدعی است که معلمان و همشاگردیهایش او را نابغه می‌دانستند و معتقد بودند او روزی مقامی پیدا خواهد کرد و خلبان و سرهنگ و وزیر و وکیل خواهد شد. جالب اینکه

برادر او مهدی که دو سال از او کوچکتر است بعد از دو سه سال مدرسه به کارگری می‌رود اما پدر اصرار دارد محمدتقی درسش را بخواند.

پدر مصباح به عنوان امین شیخ احمد آخوندی ملانی ساکن نجف که ضیاع و عقاری در یزد دارد و هر دو سه سال یکبار برای سرکشی به املاک و موقوفات خود سری به یزد می‌زند، شیخ را مقتدا و پیر خود می‌داند و در طول اقامت شیخ در یزد همه گاه در رکاب اوست. در یکی از سفرها شیخ احمد چند روزی را در خانه پدری مصباح بیتوته می‌کند. شیخ احمد با دیدن محمدتقی که خوب درس می‌خواند و چندین حکایت گلستان را حفظ است به پدرش توصیه می‌کند اگر می‌خواهی دنیا و آخرتت به خیر باشد، آقازاده را بفرست روضه‌خوان شود. شیخ احمد بیست تومان به پدر مصباح می‌دهد تا آقازاده را که تصدیق ششم ابتدایی را گرفته به مدرسه شفیعیه یزد که مخصوص طلاب است بفرستد. سال 1325 پسر بچه 12 ساله را پدر به مدرسه می‌برد و به دست شیخ محمد علی نحوی می‌سپرد که مرد متدین و پاکدلی بود. حجره مشترکی به محمدتقی می‌دهند و او به تلمذ نزد مدرسان مدرسه که آخوندهای درجه سه و چهاری بودند مشغول می‌شود.

در مدرسه آخوند شوخ نظر بازی است به نام «محققی رشتی» که معروف است دل به شاهدان دارد. محمد تقی خیلی زود شاگرد محبوب او می‌شود به گونه‌ای که استاد علاوه بر علوم دینی ادبیات و مقدمات زبان فرانسه را نیز به او می‌آموزد به گونه‌ای که محمدتقی خاصه پس از سیز شدن پشت لبش، تقریباً روز و شبش را با محقق رشتی می‌گذراند. مرحوم شیخ عبدالحسین یکی از اساتید مدرسه که به «عرب و عجم» معروف بود روزی به مغازه پدر محمدتقی می‌رود و به او می‌گوید پسر تو خیلی استعداد دارد اما پشت سرش حرفهائی می‌زنند. این همنشینی روز و شبان با شیخ رشتی به مصلحت او نیست. (این روایت را از نواده شیخ عبدالحسین شنیده‌ام که امروز در عراق از جوانان خوشفکر و درس خوانده است. هم او می‌گفت ظاهراً در آن زمان مرحوم سید روح‌الله خاتمی پدر محمد خاتمی راهی نجف بوده و با وساطت شیخ عبدالحسین قبول می‌کند خانواده مصباح را نیز با خود به نجف ببرد و آنها ضمن سرپرستی پسرشان محمدتقی، به خانه و زندگی او نیز برسند. در مقابل این روایت یکی از شاگردان سابق مصباح به نقل از خود او می‌گوید که شیخ احمد آخوندی - که نوه‌اش با جناح ناطق نوری است - خرج راه خانواده مصباح را به نجف داد.)

به هر حال چگونگی رفتن آنها به نجف مهم نیست، اما این نکته قابل تأمل است که محمدتقی مصباح یزدی پس از حدود یک سال به همراه پدر و مادرش به یزد باز می‌گردد. چرا؟ شیخ خود مدعی است که فقر بسیار و عدم توفیق پدرش در یافتن کاری باعث بازگشت آنها شد. اما چرا پدر در حالی که شیخ احمد آخوندی اصرار دارد محمدتقی را نزد من بگذار و خود و همسرت به ایران بازگرد، حاضر نمی‌شود فرزند را در نجف بگذارد؟ خانواده فالی که در عراق و ایران و کویت مردان صاحب نامی را در عرصه دین و منبر داشته و دارند، شیخ محمد تقی را خیلی خوب می‌شناسند چون یکی از بزرگان‌شان سید علی آقا موسوم به علامه فانی مدت کوتاهی مدرس او بوده است. برپایه گفته یکی از فالی‌ها، دلیل اصرار پدر بر بازگشت پسر، مشکلی بود که آقازاده در تعامل با آقازاده یکی از مراجع وقت حوزه نجف به وجود آورد. آقازاده شکایت به پدر برده بود و... به هر روی سال 1331 شیخ با هجده سال سن در خدمت پدر و مادر به یزد بازگشت و سپس به تهران آمد و چند صبحی در مدرسه سپهسالار حجره‌ای گرفت و بعد به قم عزیمت کرد. بعد از مدتی سرگشتگی سرانجام به لطف خادم مدرسه فیضیه موسوم به مشهدی ماشاءالله، اتاقی در مدرسه فیضیه گرفت منتها مجبور بود با سید علی محمد یزدی که طلبه‌ای تقریباً هم سن و سال خودش بود هم اتاق شود...

محمدتقی مصباح یزدی برخلاف ادعای امروزش که در محضر امام - خمینی - تلمذ می‌کردم و... به هیچ روی در جمع شاگردان معهود خمینی راه نداشت. او مدتی درس خیرات و مکاسب را نزد مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری یزدی که همشهریش بود آموخت. کفایه را نیز نزد حاج شیخ جواد جبل عاملی تلمذ کرد. و دوران حضورش در درس آقای خمینی و مرحوم علامه طباطبائی بسیار کوتاه بود. چندی نیز نزد مرحوم حجت کوه کمره‌ای به درس مشغول بود. و در دروس فقه مرحوم بروجردی نیز حاضر شد. (نکته قابل ملاحظه اینکه آقای خامنه‌ای نیز که شش سال بعد از مصباح به نجف رفته بود به علت عدم موافقت پدر نتوانست بیش از شش ماه در نجف بماند. دوران اقامت خامنه‌ای در قم نیز بیش از دو سال و نیم نبود چون به علت ابتلای پدر به بیماری چشمی که منجر به از دست شدن یکی از چشمهای او شد، سیدعلی ناچار به مشهد بازگشت. البته مابین سالهای 37 تا 43 به جز دو سال و نیم تحصیل منظم آقای خامنه‌ای هر از گاهی به قم می‌آمد و نزد اساتیدی چون مرحوم آیت‌الله شریعتمداری، علامه طباطبائی، شیخ مرتضی حائری و مرحوم بروجردی به عنوان مستمع آزاد بهره می‌برد. در حالی که مصباح مدارج آخوندی را به طور منظم طی کرد و تقریباً حدود سال 45 یعنی زمانی که 32 سال داشت، مشغول تدریس شد). باید گفت آیت‌الله بهجت حق بزرگی بر گردن مصباح دارد که علی‌رغم همه حرفهائی که درباره او بر سر زبانها بود وی را به درس خصوصی خود راه می‌داد و علاوه بر شهریه ماهی سی تومانی که خود به او می‌داد وسیله شده بود که حدود صد تومان نیز برای او از مرحوم شریعتمداری و مرحوم گلپایگانی بگیرد.

از دوستان دوران مدرسه مصباح در قم یکی شیخ محمدحسین بهجتی بود که شعر و هزل می‌گفت و من یکبار یکی از دو بیت‌های او را درباره مصباح یزدی آورده بودم. درباب مصباح شعر دیگری نیز دارد با این مطلع که؛ هم مدرسه‌ام شیخ بلا مصباح است / بر هر در بسته دست او مفتاح است... شیخ بهجتی امروز امام جمعه اردکان است و جای مرحوم سید روح‌الله خاتمی را در جمع علمای اهل یزد گرفته است. میرزا حسین نوری همدانی (آخوندی که در پیری با وصلت مجدد با دختر پانزده ساله روستائی جوانی می‌کند) و شیخ علی اکبر مسعودی از دوستان مصباح بوده‌اند. می‌بینید هیچکدام از شاگردان و پیروان خمینی جزو این دوستان نیستند. خط فکری مصباح پیش از انقلاب، بسیار به اندیشه جناح تندرو حجتیه نزدیک بود گو اینکه او هیچگاه عضو حجتیه نشد.

بعد از انقلاب نیز خمینی اعتنائی به او نکرد به ویژه آنکه حکایت سرگستگی او و دلباختنش به آهنگر خرم آبادی که لقب حائری از استاد گرفته بود در این تاریخ در قم بر سر زبانها بود و مرحوم گلپایگانی نیز او را علناً توبیخ کرده بود که می‌دهم از قم بیرون رفت کنند. مصباح که در دوران به اصطلاح مبارزه روحانیت، عاقبت جوئی می‌کرد و چند نوبت نیز در جریان سفر نخست وزیر (هویدا) به قم در جمع مدرسان و علمای برجسته به حضور رسیده بود مصلحت را در آن دید خود را گرفتار خمینی و شاگردانش نکند. در عین حال از میان شاگردان خود او کسانی بودند که هم چون محمدی عراقی و غلامرضا فیاضی و نمازی و سید محمدرضا طباطبائی وارد دستگاه شده بودند و هوای استاد را داشتند. یک سال پس از انقلاب شیخ محمدتقی که حالا لقب استاد را هم یدک می‌کشید توسط گروهی از شاگردان جوانش که در جمع آنها مهدی نصیری (مدیر سابق کیهان هوائی و صبح دوکوهه و...) نیز دیده می‌شد با احمد فرید آشنا شد. استاد یک عمر خود یا عاشق مجذوب بود و یا مجذوب عاشق، این بار با دیدن فرید به قول اهل فرنگ چنان شیمی این دو با هم جور درآمد که دیدار هایشان مکرر شد. استاد بعضی از شاگردان جوانش را نزد فرید می‌فرستاد تا از فلسفه جدید مطلع شوند و البته در محضر فرید پرده‌دار «هایدگر» بود و اسوه دلاوری و مردانگی و اقتدار نیز

کسی جز سرجوخه اتریشی آدلف هیتلر نبود. حتی یک چند مرسوم شد که شاگردان مشترک مصباح و فرید وسط سبایشان را پرپشتتر می‌گذاشتند که سبیل مربع هیتلر را تداعی کند.

هنوز از آبروریزی حجت‌الاسلام والمسلمین حائری خرم آبادی - همان آهنگر معروف - چیزی نگذشته بود که استاد سخت دلسپرده شاگردی شد باهوش و ذوق بسیار که برخلاف اهل حوزه هم چون خسرو خوبان نامی غریب داشت «داراب...» فکرش را بکنید آخوندی نامش به جای سیدابوالقاسم و علی اکبر و عبدالحسین و.. داراب باشد و دوستان «داری» اش صدا بزنند.

استاد در برخورد با این «دارا» نه شیوه سکندر بل به طریقه محمودی رفتار می‌کرد. «ایاز»ش هربار در جلسه درس حاضر می‌شد، استاد نظرکرده‌های دیگرش مثل حجت‌الاسلام والمسلمین «شب زنده دار» و حجت‌الاسلام والمسلمین «شمالی» که به لطف استاد راهی منچستر شد و یا حضرت دکترا «شمالی» را که با بورس استاد از دانشگاه «مک‌گیل» کانادا دکترا گرفت را از یاد می‌برد و محو جمال دارا می‌شد که سه چهار غزل و رباعی ناب در وصفش سروده بود، از این دست که:

من ثروت خود به پای «دارا» دادم  
هم «الفیه» هم «کفایه» یکجا دادم  
چون دیده به روی بی‌مثالش افتاد  
هم دل شد و هم عقل به سودا دادم...

#### مصباح در جستجوی ولایت

حداقل در حوزه قم بیست و دو و در حوزه مشهد دو و در دیگر نقاط کشور شانزده روحانی بر آقای خامنه‌ای علمیت دارند. سید علی بن الجواد خیلی خودش را دست بالا بگیرد، ملائی است در حد صافی گلپایگانی (البته خوشفکتر از صافی است که از ابوالرتجاج‌های حوزه به شمار می‌رود). و اگر فضل و منزلت آقایان را در نظر آوریم فهرستی تقریباً به این شکل در دست ما خواهد بود.

در تهران؛ آقای رضی تهرانی، آقای علوی و سرفرازی و... چنان قحط سالی شد اندر دمشق... در مشهد: آقای حاج آقا حسن طباطبائی قمی سید المراجع مرحوم علی آقا فلسفی که اخیراً درگذشت، آقای شیرازی فرزند مرحوم حاج سید عبدالله شیرازی و... باز هم این رژیم عجب بدجوری ریشه علمای اصیل را زد. اخیراً آقای سید محسن خاتمی هم در مشهد گل کرده است. ضمن اینکه خیلی‌ها جای خالی مرحوم حاج شیخ محمدرضا دامغانی (اخوی کهتر استاد دکترا مهدوی دامغانی را حس می‌کنند).

قم: در قم اما اجله علما بسیارند، از نسل شاگردان مرحوم بروجردی و ارباب و حائری اینها مانده‌اند؛ آیت‌الله حسینعلی منتظری، آقایان وحید خراسانی، فاضل لنکرانی، بهجت، میرزا جواد تبریزی، حاج سید صادق شیرازی، صادق روحانی، و...

رده بعدی شامل موسوی اردبیلی، صافی گلپایگانی، ناصر ابوالکارم شیرازی، صانعی - شیخ یوسف و نه حسن بیسواد - آقای سید جواد شهرستانی - داماد آقای سیستانی - و علامه آقای سید هادی خسروشاهی و... می‌باشد.

آقای خامنه‌ای دست بالا در کنار این گروه می‌آید. مصباح اما با تمام امکانات و دانش فقهی به چند دلیل جایی در میان مراجع و فضایی سرشناس قم ندارد. وضع او تا حدودی شبیه به وضع مشکینی، جنتی، خزعلی، محمدی گیلانی، مومن، و هاشمی شاهرودی است. یعنی چنان‌آلوده قدرت شده که فضائش در پرتو رذائل رنگ می‌بازد. در مورد او البته دومیزه وجود دارد که در دیگران نیست. یکی حکایت شذوذ (شاهدبازی)

اوست که در مورد حائري خرم آبادي و حجت الاسلام دارا... کار را به رسوائي کشاند. و ديگري موضوع شاگرد و مريدبازي اوست. مصباح از سال 69 تا امروز يعني حدود 15 سال، حداقل چهارصد تن از شاگردان و مريدانش را به خارج فرستاده، و اينها در دانشگاههاي انگليس، بلژيك، فرانسه، روماني، كانادا، هند و معدودي در آمريكا، در رشته‌هاي مختلف دانشنامه‌هاي فوق ليسانس و دكترا گرفته‌اند. در عين حال حداقل دو هزارتن از بچه بسيجي‌ها و پاسداران و امنيت‌چي‌ها در خدمت استاد، با رموز فلسفه نازيسم و نگرش هايديگري به جهان و مقولات «بسط و حذف» و «ظهور و پساظهور» آشنا شده‌اند.

در اين جمع با كساني چون محمود احمدي‌نژاد، علي سعيدلو، هاشمي ثمره، محمدباقر ذوالقدر، قاسم سليماني، حجازي، اسماعيل احمدي‌مقدم، مهدي نصيري، حسين الله كرم، دكتور زارعان، حسن عباسي، عبدالرسول عبوديت، و مبشري روبرو هستيم. كساني كه در كشتن و بسط و حذف از هيچ رذالتي فروگذار نمي‌كنند.

سعید امامي دو دوره در خدمت استاد فنون قيادت و رموز جنائيت آموخت، غروي و غرويان دو ملائي كه در محضر استاد انواع رذالت‌ها را آموخته‌اند، كساني هستند كه حكم قتل جمعي از اهل اندیشه و فرهنگ را (منهاي فتاوي استاد) از همپالكي‌هاي او مي‌گرفتند و به دست بچه‌هاي اطلاعات مي‌دادند.

رقابت سيد و شيخ

مصباح در مجالس خاصه خود و در قعه‌هايش با همپالكي‌هاي خود هيچ ابائي ندارد از اينكه بگويد خامنه‌اي بي‌سواد است و لياقت و اهليت ندارد. خيز او براي تسخير خبرگان، يك حركت حساب شده و دقيق است. ماه پيش مصباح براي شماري از بزرگان حوزه نجف پيغام داده بود كه كار دين در اين ملك به تماشا كشيده شده و نوحه‌خوانهاي مورد حمايت سيدعلي با ريتم من آمدهام گوگوش، نوحه زينب و سفر شام مي‌خوانند. (من اين نوحه را شنیده‌ام كه كويتي‌پور و يا آهنگران از قول اسراي كوفه هنگام ورود به شام با همان ضرب‌آهنگ افغاني ترانه گوگوش مي‌خواند «من آمدهام كه ظلم بر باددهم، من آمدهام واي، من آمدهام...»). مصباح به گونه حسن صباح شاگردان و مريدان خود را چنان مهار زده است كه به اشاره او سينه مي‌درند و دست و پاي مي‌شكنند و خانمان بر مي‌اندازند. مرحوم حاج حسن سعيد (فرزند آيت‌الله مرحوم حاج ميرزا عبدالله مسيح تهراني معروف به چهلستوني) دو سه سال پيش از رحلتش، به آقاي آشتياني گفته بود هر بار مصباح را مي‌بينم نمي‌دانم چرا فكر مي‌كنم ابوموسي اشعري هم عين همين شيخ بوده. و مي‌دانيد ابوموسي همان كسي است كه در نزاع بين علي مرتضي و معاويه پسر ابوسفيان، دل به وسوسه‌هاي عمرو عاص داد، و با بيرون كشيدين انگشترش علي را از خلافت خلع و با دست كردن انگشترش توسط عمر و عاص، در واقع معاويه در جايگاه خلافت قرار گرفت. من اما در هيات مصباح يزدي اگر نظر به تاريخ اسلام داشته باشم خود عمرو عاص را مي‌بينم كه نه اعتقادي به خدا داشت و نه ايمان و دلبيستگي به اسلام، پول و قدرت و شهوت خدايان او بودند. مصباح چنين است. در حال حاضر او در نبرد با خامنه‌اي دست بالا را دارد بايد منتظر بود و ديد سيدعلي خراساني در مقابل محمدتقي يزدي چه خواهد كرد.

## سرگذشت شهيد محرابی که پسر بچه ها را با شهوت رانی می بوسید

چنانچه این مقاله را پسندید، خواهشمند است آنرا بازپخش فرمایید.

## واژه شهید چه معنا دارد، و چگونه به کار می رود؟

اصولن واژه شهید نیز مانند بسیاری از واژه های دیگر چون حلال، حرام، تبرک، زیارت، کافر، ثواب، معصیت، آتش دوزخ، نکیر و منکر، همگی از ساخته های اسلام برای خرد کردن، نادیده گرفتن و پایمال کردن حقوق دیگران بوده و کاربرد آن ها نیز از شارلاتانی و حقه بازی دکان داران دین است. بنابراین، در سیستم هایی که از شر دخالت اسلام برکنار بوده اند، کشته شدن و مرگ در راه هدف های بالایی چون دفاع از میهن، و مانند آن تنها افتخار آمیز است، و فرد کشته شده را به خوبی و نیکی یاد می کنند. از این روی، به کار نبردن واژه بی مسما و سراپا کلک و حقه بازی آخوند بهتر و پسندیده تر است.

## چه کسانی ارزشمندند، و خاطره آنان باید گرامی داشته شود؟

گذشته از آن که نمی توان هیچ فردی را بدون مطالعه سرگذشت و ارزیابی خدمت ارزنده اش به جامعه انسانی، انسانی مفید و نیکوکار دانست. این سوال مطرح می شود که آیا براستی افرادی که آنان را روحانی، آیت الله، ولی فقیه، امام و پیامبر می نامیم، آیا انسان های مفیدی برای جامعه انسانی بوده اند؟ آیا اثرات خدماتشان هنوز در جامعه انسانی باقیست؟ یا صرفا اعتقادات خرافی و پوچ ما از انسان هایی معمولی و گاه قاتلانی قسی القلب قهرمانانی دروغین ساخته است؟!.

برای نمونه آخوندهایی چون، **نواب صفوی**، **خلیل تهماسبی**، حسین ذوالقدر، از قاتلان مردم، **شیخ فضل الله** و آیت الله مطهری دشمنان مردم و سرزمینمان را شهید می نامند. آیا شهید با این تفسیر آخوندها به معنای جنایتکار و خیانتکار نیست؟!.



باید دید دبستان دخترانه چه ربطی به آخوند دارد؟ چرا آخوند که چشم ناپاک او همیشه به دنبال ناموس مردم بوده، و با کودکان روابط سالمی نداشته، در دبستان دخترانه با نوباوگان دختر سر و کار دارد؟.

### **مشکلات روانی جنسی در روحانیون**

بارها در عکس ها یا ویدیو های منتشر شده، روحانی را در حال لمس کردن بدن زنان، مردان، کودکان و یا حتی تجاوز به نوجوانان می بینیم. داستان **فساد آیت الله مصباح یزدی** نوشته علی رضا نوری زاده در حوزه علمیه قم با شاگردان خوبرویش، از جمله آهنگر خرم آبادی و خسرو خوبان ملقب به حجت الاسلام روح الله حسینیان و جریان رابطه جنسی **آخوند بی غیرت و شیادی** بنام حسن گلستانی **امام جمعه** دو زنه توپسرکان با زن معاون خود را همگی می دانیم. این فساد های جنسی و روانی رایج در قشر روحانی، دلیل اصلی صدور فتواهای نفرت انگیزی چون تفکیک جنسیتی و تجاوز به مردان و زنان برای اعتراف در زندان ها و... است.



طبیعت آخوند بچه بازی است. آنهم بوسیدن لب کودکان و لمس کردن بدن آنان

### **بدنامی روحانیون در ارتباط با کودکان**

می گویند آلفرد هیچکاک، استاد بزرگ سینما و متخصص سینمای وحشت در حال رانندگی در جاده بود که ناگهان از پنجره ماشین به بیرون اشاره کرد و گفت: "این ترسناک ترین منظره ایست که تا کنون دیده ام" و اشاره او به کشیشی بود که دست بر شانه پسرک خردسالی نهاده بود و با او صحبت میکرد. هیچکاک از پنجره ماشین به بیرون خم شد و فریاد زد: "فرار کن پسر جان! زندگی ات را نجات بده!".

همین نقل قول ها به بدبینی و تجربیات ناخوشایند بسیاری از جوامع، در ارتباط روحانیون و کودکان اشاره دارد. با اینحال بسیاری از خانواده های بی اطلاع مذهبی در ایران، فرزندانشان را به حوزه های علمیه و مدارس مذهبی رهسپار می کنند. این مدارس عموماً، شبانه روزی و چون زندان های تفکیک جنسیتی هستند. این جوانان در اوج نیازهای جنسی و تحت نظر روحانیون فاسد، با تجربیات ناگواری روبرو خواهند شد.

### **آخوندی از حوزه های علمی ایران**



آخوندی که در این نوشتار مطرح می شود، شیخ محمد باقر حکیم در نجف عراق است. کسی که ۲۳ سال عمر خود را درحوزه های علمیه ایران گذرانده است. اگر زندگینامه دست نوشته مذهبیون برای این آخوند را بخوانید گمان می برید که او آخوند بهتری از دیگران است. در حالی که او نیز تافته جدا بافته نبوده، و همانند آخوندهای دیگر است.

**!Error**



سید محمد باقر حکیم نیز مانند بسیاری از آخوندهای دیگر از بازی با بچه ها و بوسیدن آنها لذت می برد. این فرتور نمونه ای از آنست. و طبیعت آخوند بچه بازی است و نمی تواند جدا از آن باشد.

این آخوند پس از ۲۳ سال تبعید در ایران و بودن در حوزه علمیه قم، در بازگشت به عراق همان گونه که می ببید دهان پسر بچه ای بی گناه را به روش یک پدوفیل می بوسند! می توان از روی این فرتور نتیجه گرفت که در حوزه های علمیه ایران در طول این ۲۳ سال احتمالاً چند نوجوان طلبه را به این طریق بوسیده است.. شگفت آور این است که سایتهای مذهبی حتی با وجود این عکس!، احادیث و روایاتی از پیامبر و ائمه درباره **شهادت این آخوند و ظهور امام زمان** نقل کرده اند!.

اگر در هر یک از کشورهای پیشرفته دنیا چنین عکسی حتی از یک فرد عادی و نه روحانی و... مشاهده می شد. بلافاصله پلیس به تحقیق از کودک خردسال و اطرافیان او و احتمالاً کودکان و نوجوانان دیگر در ارتباط با آن فرد می پرداخت و آن فرد عادی تحت بازجویی قرار می گرفت. در صورت ثابت شدن بچه باز بودن یا پدوفیل بودن یک

فرد. آن فرد به زندان افتاده و هرگونه نزدیک شدن و یا ارتباط او در آینده با کودکان و نوجوان با حکم قانونی ممنوع می شد.

## قهرمان سازی به روش آخوندی

زندگینامه و قهرمان سازی به روش آخوندی از آیت الله سید محمدباقر حکیم (۱۳۱۷-۱۳۸۲) معروف به "شهید محراب" در بسیاری از مقالات مذهبی ذکر شده. حتی برای او در عراق مقبره و بارگاه نیز ساخته اند!، و احادیث پیامبر مسلمانان را به او نسبت می دهند.

نتیجه گیری:

هموطن؛ مهمترین وظیفه والدین، حفاظت از فرزندانشان است. پس هرگز فرزندان را به آغوش فاسد مذهبیون نسپار. و به صرف اسامی چون روحانی، مؤمن، مذهبی، امام و...، که تنها برای فریب عوام ساخته شدند. به دین فروشان اعتماد نکن. چون آنان تظاهر کنندگان خوبی برای فروش خرافات مذهبی هستند. چنانکه ساعتها برای رضای خدا و پیامبر و امامانشان روزه می خوانند. ولی پس از پایان روزه، پول آنرا به نرخ ساعت طلب می کنند. آیا بهتر نیست به جای حضور در پای منبر خرافه فروشان، در عرصه های اقتصادی و اجتماعی مفید حاضر شد؟ و کشوری قدرتمند با مردمی توانا داشت؟. آیا به صرف اسم شهید، ولایت فقیه و... می توان مردم یک کشور را به بند کشید؟، و یا در برابر ظلم ظالمان که در پس نام های دروغین پنهانند، ساکت ماند؟

بن مایه ها:

(۱) فرقه حجتیه

(۲) دو نکته اصلی طرح قتل‌های زنجیره‌ای

(۳) محمد تقی مصباح و طلبه نوازی

(۴) مصباح یزدی کیست؟

سرگذشت شهید محرابی که پسریچه ها را با شهوت رانی می بوسید ادامه مطلب:

محلۀ فضول |  
<http://www.fozoolmahaleh.com/2012/11/12/%d8%b3%d8%b1%da%af%d8%b0%d8%b4%d8%aa-%d8%b4%d9%87%db%8c%d8%af-%d9%85%d8%ad%d8%b1%d8%a7%d8%a8-%d8%b4%d9%87%d9%88%d8%aa%d8%b1%d8%a7%d9%86#ixzz2Ch4maFdQ>